



Imam Sadiq Research Institute
for Islamic Sciences

Research Institute for Islamic
Theology and Knowledge

P. ISSN: 3795-2538 & E. ISSN: 2783-1299

Website: <https://rahnama.isri.ac.ir>

Volume: 2, Number: 4



Analysis of the Scope of the Prophethood of Moses (Peace Be Upon Him) Based on Process-Based Inference

madi nosratian ahoor*

Doi: <https://doi.org/10.22034/gr.2026.533744.1055>

Receipt: 2025/07/10 - Accepted: 2025/11/26

(219-242)

Abstract

This article examines the scope of the prophethood of Prophet Moses (peace be upon him) based on procedural inference (process-based deduction). The central question is: according to procedural inference, which of the two views—the regional or the universal nature of the prophethood of Prophet Moses (peace be upon him)—is supported by stronger evidence? Furthermore, at which stage or stages of the inferential process can the opposing view be critiqued?

By employing a descriptive-analytical method, with an emphasis on an instructional-analytical approach, the study not only provides an answer to the aforementioned question but also demonstrates the necessity of systematizing theological inference through the presentation of a methodological model. Depicting procedural inference in the discipline of kalām (Islamic theology) is among the key merits and innovations of the present research.

Among the eleven hypotheses proposed in the article as possible bases for deriving a conclusion, the first hypothesis was accepted. By affirming the applicability of foundational principles in matters of belief, accepting generalities, absolutes, and principles that may operate contrary to the foundational presumption, denying the restrictive effect of qualifiers on general proofs, accepting specific proofs that indicate the universality of the prophethood of Prophet Moses (peace be upon him), rejecting the continuity of the general proofs mentioned in the fifth stage, and denying the probative force of the specific proofs mentioned in the seventh stage, the universality of his prophethood may be established. Given the presence of accepted and authoritative general and specific proofs, there remains no need to resort to practical principles (uṣūl ‘amaliyyah) to formulate a conclusion.

The instructional-analytical method, implemented through the eight stages of inference, yielded three major outcomes: first, careful and independent reflection upon each stage; second, the generation of intermediate conclusions at every stage that collectively produce the final comprehensive result; and third, the formulation of competing viewpoints in accordance with these very stages.

Keywords: Inference, Procedural Inference, the Prophethood of Prophet Moses (peace be upon him), Universal Prophethood

* Associate Professor, Department of Theology, Faculty of Islamic Sciences and Teachings, University of Qur'an and Hadith, Qom, Iran, Mehdi.nosratian@gmail.com.



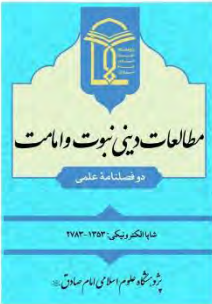
پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع)

پژوهشکده الهیات و معارف اسلامی

P. ISSN: 3795-2538 & E. ISSN: 2783-1299

نشانی رایانه نشریه: http://rahnama.isrl.ac.ir

سال دوم، شماره چهارم



* دانشیار گروه کلام، دانشکده علوم و معارف اسلامی، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. Mehdi.nosratian@gmail.com

تحلیل گستره نبوت حضرت موسی (ع) براساس استنباط فرایندی

مهدی نصرتیان اهور*

Doi: 10.22034/gr.2026.533744.1055

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵

نوع مقاله: علمی پژوهشی

(۲۱۹-۲۴۲)

چکیده

مقاله پیش رو به بررسی تحلیل گستره نبوت حضرت موسی (ع) براساس استنباط فرایندی می‌پردازد. به‌راستی، براساس استنباط فرایندی، از میان نظریات منطقه‌ای یا جهانی بودن نبوت حضرت موسی (ع)، کدامیک ادله قوی‌تری دارد؟ و نقد دیدگاه مقابل با توجه به چه مرحله یا مرحله‌ای از فرایند استنباط است؟ با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی و با تأکید بر رویکرد تحلیل تعلیمی علاوه بر اینکه می‌توان به پرسش مذکور پاسخ گفت، می‌توان به ضرورت روش‌مندسازی استنباط کلامی با ارائه الگوی آن دست یافت. به‌تصویرکشیدن استنباط فرایندی در علم کلام از جمله مزیت‌ها و نوآوری‌های این پژوهش است.

از میان یازده فرضی که در مقاله امکان اعلام نتیجه براساس آن‌ها اعلام گردید فرض نخست مورد پذیرش واقع شد. با پذیرش جریان اصل در اعتقادات، و پذیرش عموماً، اطلاعات و قواعد مخالف اصل، عدم تأثیر مقیدات ادله عام، پذیرش ادله خاص دال بر جهانی بودن نبوت حضرت موسی (ع)، نپذیرفتن بقای ادله عام ذکرشده در مرحله پنجم، و انکار دلالت ادله خاص ذکرشده در مرحله هفتم می‌توان جهانی بودن نبوت حضرت موسی (ع) را نتیجه گرفت و با وجود ادله عام و خاص مقبول و مورد پذیرش، نوبت به ابراز نظر براساس اصل عملی نمی‌رسد. روش تحلیل تعلیمی ضمن مراحل هشتگانه استنباط سبب شد اولاً نسبت به هر مرحله به صورت جداگانه تأمل صورت بگیرد؛ ثانیاً برآیند نظر در هر مرحله سبب تولید نتیجه کلی و نهایی گردد و ثالثاً نظریات رقیب نیز براساس این مراحل مذکور تولید شود.

کلیدواژگان: استنباط، استنباط فرایندی، نبوت حضرت موسی (ع)، نبوت جهانی.

مقدمه

روشمند شدن استنباط، یکی از نقاط قوت فقه احکام محسوب می شود که ارزیابی فنی و دقیق فرایند استنباط را تسهیل می کند. عدم ضابطه مندی در استنباط، موجب ذهنی و ذوقی شدن آن و در نتیجه، کاهش اعتماد علمی می شود. استنباط کلامی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست.

دانش فقه، با گذر زمان و تکامل تدریجی، به یک نظام روش شناختی منسجم دست یافته است؛ به طوری که هر مجتهدی خود را موظف می داند در استخراج احکام، مسیر منطقی مشخص و ضوابط علمی معتبر را رعایت کند. این مسئله در دیگر حوزه های دانش، به ویژه علم کلام، به میزان چشمگیری تحقق نیافته و کمتر به تدوین مراحل منظم استنباط توجه شده است. هدف این نوشتار، ارائه نمونه ای برای روشمندسازی استدلال کلامی است.

روش شناسی این پژوهش بر رویکرد توصیفی-تحلیلی استوار است. چهارچوب تحلیلی مقاله نیز بر الگوی «تحلیل تعلیمی» بنا شده است. روش تحلیلی را می توان به سه نوع تقسیم کرد: تبیینی، انتقادی و تعلیمی. در تحلیل تبیینی، تلاش می شود مؤلفه های یک نظریه استخراج و ارتباط میان آن ها تبیین گردد. در تحلیل انتقادی معمولاً بر نقد روشی یا محتوای یک داده قبلی تمرکز صورت می گیرد. در تحلیل تعلیمی، علاوه بر آنکه مؤلفه های یک نظریه استخراج شده و میان آن ها ارتباطی صورت می گیرد، تلاش می شود صرفاً براساس نظریه برگزیده اعلام نظر صورت نگیرد، بلکه نتیجه مبانی مختلف و حالات و فرض های گوناگون نیز اعلام گردد. هر چند شاید به تفصیل نسبت به این نتایج پرداخته نشود، ولی اصل بیان نتایج، رکن تحلیل تعلیمی است. در بیشتر کتاب های استنباطی، حتی در حوزه استنباط فقهی، روال بر این است که پژوهشگر ابتدا ادله خود را ذکر و اثبات می کند، سپس دلیل طرف مقابل را مطرح و نقد می نماید؛ در نهایت، بر مبنای اثبات ادله خویش و نفی ادله طرف مقابل، در فقه فتوا و در دیگر دانش ها، مانند کلام، ابراز نظر علمی می کند. با توجه به اینکه برای دستیابی به نتیجه مطلوب این تلاش و تسهیل فهم مخاطبان از دیدگاه پژوهشگر، مناسب است که علاوه بر ارائه نتیجه مورد پذیرش، به نتایج حاصل از مبانی گوناگون نیز اشاره شود، این رویکرد می تواند در رشد علمی مخاطب و آموزش اجتهاد در مسائل

یاری رسان باشد. بر همین اساس، در این مقاله تلاش شده است تا بر پایه فرض‌های گوناگون، اظهار نظر کلامی صورت پذیرد و در نهایت، فرضیه پذیرفته شده همراه با ادله آن به مخاطب ارائه شود.

رویکرد اصولیان به قاعده لطف در سنجه اعتبار نزدیک‌ترین منبع روشی این پژوهش است که در آن، مراحل استنباط به صورت گذرا و در پنج مرحله بیان شده است. همچنین، کتاب مفاهیم القرآن نوشته آیت الله سبحانی (ج ۳: ۷۵-۸۵) و مقاله «گستره شریعت پیامبران اولوالعزم با تکیه بر دیدگاه آیت الله سبحانی» (منتشر شده در نشریه مطالعات دینی نبوت و امامت، ش ۱، ص ۷۰-۹۰) نزدیک‌ترین منابع محتوایی پژوهش پیش‌رو هستند.

نوآوری پژوهش

نوآوری این پژوهش در اتخاذ سبک تعلیمی و تصویرسازی مراحل استنباط کلامی نهفته است؛ موضوعی که در مطالعات پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است. حتی در قبال ارائه الگوی استنباط نیز اختلاف زیادی میان این مقاله و مقالات روشی پیشین وجود دارد و مراحل ذکر شده در این مقاله با روند استنباط بیان شده در آن مقالات متفاوت است؛ از این رو، تمرکز اصلی این مقاله بر روشن‌سازی و تبیین دقیق این مراحل قرار داده شده است.

معیارهای ارزیابی ادله استنباط

معیار ارزیابی ادله ذکر شده در مراحل گوناگون پژوهش - که در ادامه خواهد آمد - عبارت است از ارزیابی قواعد عقلی با عقل نظری و عقل عملی. در خصوص ادله عقلی، صغرای هر دلیل عقلی و کبرای آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ اگر از قضایای بدیهی باشد، پذیرفته می‌شود؛ اگر نظری باشد و بتواند به بدیهی برگردد (یا ارجاع پذیر به آن باشد) پذیرفته است؛ اما اگر در بازگشت به بدیهی، تردید حاصل شود، مقبول نخواهد بود؛ زیرا اصل (به هنگام شک در حجیت هر دلیلی)، عدم حجیت است؛ از این رو، تا بازگشت به بدیهی رخ ندهد و اطمینان لازم حاصل نشود، پذیرفتنی نیست. به عبارت دیگر، بر اساس روش مبنایابی، مسیر علمی در مرحله توجیه معرفت طی خواهد شد.

در خصوص ادله نقلی، معیارهای مذکور در علم اصول فقه مدنظر است، مانند مباحث

مربوط به عام و خاص، ظواهر، و اصول عملیه. هر دلیل نقلی و استدلال آن براساس مبانی مشهور اصولیون ارزیابی خواهد شد.

شایان ذکر است اگر میان ادله عقلی و نقلی، تعارض رخ بدهد، قطع هم زمان به هر دو دلیل معارض، امکان پذیر نیست؛ در نتیجه، اگر یکی یقین آور باشد، دیگری به طور طبیعی غیر یقینی خواهد بود. در چنین حالتی، دلیل یقین آور چون حجیت ذاتی دارد، بر دیگری مقدم است. و اگر هر دو دلیل ظنی باشند، باید بررسی شود که آیا دلیل نقلی از ظنون معتبر است یا خیر؛ اگر از ظنون معتبر باشد، بر دلیل عقلی ظنی مقدم است؛ زیرا دلیل عقلی ظنی (که به بدیهی بازنگشته است) جزء ادله معتبر محسوب نمی شود. و اگر دلیل نقلی ظنی جزء ظنون معتبر نبود، به هیچ یک عمل نمی شود و در نتیجه، باید به اصول عملیه تمسک جست.

۱. مرحله نخست: تأسیس اصل در استنباط گستره نبوت حضرت موسی ﷺ

تأسیس اصل در هر مسئله کلامی، متناسب با آن مسئله صورت می گیرد و چنین نیست که برای همه مسائل کلامی بتوان یک اصل ثابت را اجرا کرد. در ادامه، به برخی از اصولی اشاره می شود که ممکن است در تحلیل گستره نبوت حضرت موسی ﷺ کاربرد داشته باشد:

یکی از اصولی که در تعیین گستره نبوت حضرت موسی ﷺ کاربرد دارد، استصحاب موضوعی است. تبیین آن به این صورت است: **حالت سابق:** قبل از رسیدن حضرت موسی ﷺ به پیامبری، جهانی بودن نبوت وجود نداشت؛ **حالت لاحق (شک):** بعد از رسیدن ایشان به پیامبری، شک می شود که آیا نبوت جهانی برای وی شکل گرفته است یا خیر؛ جریان اصل: اصل آن است که نبوت وی جهانی نیست، مگر دلیلی بر خلاف آن اقامه شود.

نکته مهم اصولی: اصل موضوعی مذکور مستلزم اصل مثبت نیست تا در صحت آن تشکیک شود (شیخ انصاری، ۱۳۷۹، ج ۳: ۲۳۴؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۳۹۲).

اصل دیگری که قابلیت جریان در این مسئله را دارد، برائت است. این اصل در ناحیه وظیفه مکلف جاری است: قبل از رسیدن حضرت موسی ﷺ به نبوت قوم او و افراد خارج از قومش مکلف به پذیرش نبوت وی نبودند. بعد از رسیدن وی به نبوت قطعاً قوم حضرت

موسی علیه السلام مکلف به پذیرش نبوت آن حضرت هستند، ولی نسبت به دیگران شک می‌شود آیا همچنان بر عدم تکلیف بر پذیرش نبوت باقی هستند یا این عدم تکلیف از بین رفته است؛ در این صورت، مکلف بودن آن‌ها بر پذیرش نبوت حضرت موسی علیه السلام استصحاب می‌شود. به نظر می‌رسد استصحاب حکمی دوم، برخلاف استصحاب حکمی اول، مستلزم اصل مثبت است؛ زیرا از مکلف نبودن غیر قوم چنین برداشت می‌شود که نبوت حضرت موسی علیه السلام جهانی نیست که این برداشت یک استلزام عقلی است (شیخ انصاری، ۱۳۷۹، ج ۳: ۲۳۴)؛ مگر اینکه مطابق مبنایی پیش برویم که معتقد است در کنار اوامر ارشادی عقلی یک حکم مولوی ازسوی خداوند وجود دارد که این حکم مولوی یا حکم صریح و لفظی است، یا براساس قاعده ملازمه می‌توان وجودش را اثبات کرد (ر.ک. اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳: ۳۴۶؛ صدر، ۱۴۴۳ق، ج ۱: ۴۶۰). در این صورت، چون غیر قوم بنی اسرائیل شرعاً مکلف به پذیرش نبوت حضرت موسی علیه السلام نیستند لازمه عقلی این حکم شرعی (جهانی نبودن نبوت حضرت موسی) حجت خواهد بود.

نکته اصولی: هرچند «حدیث رفع» (به علت اینکه از ادله امتنان است)، در غیر دین اسلام جاری نیست، برائت عقلی به قوت خود باقی است.

۲. مرحله دوم: عمومات اطلاعات و قواعد بالادستی مخالف اصل

نسبت به عمومات، اطلاعات و قواعد بالادستی می‌توان به برخی موارد اشاره کرد. از برخی عمومات قرآنی می‌توان جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام را استنباط کرد، مثل:

۱-۲. آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ؛ یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و [وسیله] هدایت نازل کردیم، پس از آنکه همه آن را در کتاب [تورات و انجیل] برای مردم روشن ساختیم، پنهان می‌کنند [تا مردم به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند] خدا لعنتشان می‌کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می‌کنند» (بقره: ۱۵۹).

۱-۱-۲. تبیین نحوه دلالت

اگر این آیه بخواید به مثابه دلیل عام بر جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام تلقی شود باید

«ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» و همچنین مراد از «ما بَيِّنَا لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ» به گونه ای معنا شود که تعالیم پیامبرانی غیر از حضرت موسی ﷺ را دربر بگیرد؛ مثلاً گفته شود مقصود از «ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» تمام معجزات و بیّنات و امور هدایتی است که خداوند متعال به انبیا نازل کرده است و مقصود از «لِلنَّاسِ» نیز همه مردم هستند، نه فقط مردم زمان حضرت موسی ﷺ و مقصود از «فِي الْكِتَابِ» نیز همه کتاب‌های ارسال شده به رسولان است و حرف «ال» برای بیان جنس است. در این صورت، نکوهش ذکر شده در آیه و لعن مذکور عمومیت خواهد داشت. بدیهی است زمانی کتمان بیّنات و هدایت نکوهیده است که فرد مکلف به آن باشد. حال، اگر در زمان حضرت موسی ﷺ تصور شود نبوت ایشان جهانی نیست بلکه منطقه‌ای و قومی است، اگر فردی خارج از قوم بنی اسرائیل اقدام به کتمان مطلب نازل شده به حضرت موسی ﷺ کند چرا باید نکوهش شود؟!

۲-۲. آیه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً قَبَعَتْ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یکدست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]؛ پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد]، خدا پیامبرانی را مژده‌دهنده و بیم‌رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند» (بقره: ۲۱۳).

۲-۲-۱. تبیین نحوه دلالت

آیه مذکور با اشاره به دو فقره «أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ» و «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» گویا در مقام بیان یک قانون کلی در باب نبوت است. اصل آن است که هر پیامبر صاحب کتاب و شریعتی دارای نبوت جهانی باشد؛ زیرا «أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ» دلالت می‌کند که کتاب نازل شده برای انبیا مستند برای حکم انبیا در بین همه مردم است، چه این مردم از قوم و قبیله پیامبر مذکور باشد و چه نباشد. پس، اگر انبیای قومی و منطقه‌ای وجود دارند آن‌ها انبیای تبلیغی هستند نه صاحب شریعت. در نتیجه، یک نبوت جهانی در هر دوره‌ای باید وجود

داشته باشد تا انبیای منطقه‌ای و تبلیغی براساس آن کتاب واحد بین مردم قضاوت کنند. باتوجه به اینکه واژه «التَّبیین» ذکرشده در آیه حضرت موسی علیه السلام را نیز دربر می‌گیرد و از طرف دیگر، می‌دانیم حضرت موسی علیه السلام صاحب کتاب و شریعت است، پس باید قانون برداشت شده از آیه را بر ایشان نیز تطبیق داد و گفت نبوت وی جهانی است نه منطقه‌ای.

علاوه بر آیات مذکور، می‌توان از قاعده حُسن و قبح عقلی در اثبات جهانی بودن نبوت حضرت موسی بهره گرفت. قاعده حُسن و قبح پایه‌ای‌ترین قاعده در علم کلام است. چهار رویکرد عمده در این قاعده وجود دارد: نخست، حُسن و قبح عقلی واقعی؛ دوم، حُسن و قبح عقلی اعتباری؛ سوم، حُسن و قبح عقلایی و چهارم، حُسن و قبح شرعی (ر.ک: برنجکار و نصرتیان اهور، ۱۳۹۸). مطابق رویکرد اول و سوم می‌توان گفت عقل و عقلا برنامه فراگیر هدایتگر انسان‌ها را بر برنامه‌های محلی هدایتگر ترجیح می‌دهند و آن را حُسن می‌دانند؛ زیرا برنامه فراگیر سبب می‌شود همه انسان‌ها در یک برنامه واحد رشد کنند و زمینه تعالی آن‌ها فراهم گردد، درحالی‌که برنامه‌های محلی ممکن است تأمینگر این هدف نباشد.

برنامه فراگیر برای آنکه به دست همه بتواند برسد نیازمند ابزارهایی است که می‌توان انبیای تبلیغی را یکی از آن موارد دانست. از طریق انبیای تبلیغی می‌توان دعوت جهانی را به کل عالم رساند. در روایتی می‌توان این نکته را مشاهده کرد که در آن تصریح می‌شود هر نبی که بعد از انبیای صاحب شریعت جهانی آمده است خود را مکلف به شریعت سابق و مأمور به عمل کردن به دستورهای آن پیامبر می‌داند تا اینکه نبی صاحب شریعت جدید مبعوث گردد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۷ و ۱۸). دلیل مذکور می‌تواند یکی از ادله عام جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام تلقی شود.

۲-۲-۲. نقد و بررسی

در کبرای حُسن و قبح عقلی و این که برنامه فراگیر بر دستورالعمل محلی اولویت دارد شکی نیست، ولی در صغرای استدلال بحث وجود دارد؛ زیرا باید ثابت شود در زمان حضرت موسی علیه السلام قابلیت برنامه فراگیر وجود داشته است؛ درحالی‌که استدلال به قاعده حُسن و قبح

ذاتاً نمی‌تواند چنین امری را ثابت کند؛ در نتیجه، احراز نمی‌شود که کبرای کلی ذکر شده بر نبوت حضرت موسی ﷺ نیز انطباق دارد.

۲-۳. قاعده لطف یکی دیگر از قواعدی است که از آن می‌توان در تبیین مرحله فعلی بهره گرفت. قاعده لطف از قواعد زیربنایی در مبحث نبوت است که براساس آن لزوم بعثت ثابت می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ۴۷۰). در مسئله تعیین گستره نبوت حضرت موسی ﷺ نیز می‌توان از این قاعده بهره گرفت؛ زیرا دو احتمال می‌تواند مطرح شود: احتمال نخست: باینکه امکان ارسال دین و شریعت واحد برای همه وجود داشت، برای هر قوم و قبیله‌ای شریعت مستقل و پیامبر مستقل ارسال شود؛ احتمال دوم: با وجود امکان ارسال دین و شریعت واحد، یک شریعت برای همه واجب گردد و همه مکلف باشند از شریعت واحد مذکور تبعیت نمایند. احتمال دوم زمینه بهانه‌تراشی را کاهش می‌دهد؛ زیرا با وجود اختلاف شرایع در یک دوره زمینه اعتراض و سرپیچی از شرایع مهیاتر است. وقتی پیامبری برای هدایت قومی ارسال می‌شود و شریعتش با پیامبر قوم دیگر متفاوت باشد هر قوم برای نپذیرفتن نبوت پیامبر ارسالی می‌تواند به اختلاف شریعتش با شریعت پیامبر قوم دیگر تمسک کند و بگوید: اگر تو برحق هستی چرا آیین و شریعت تو با آیین و شریعت پیامبر قوم دیگر متفاوت است؟ پس، این اختلاف نشان می‌دهد حق نیستی یا در حقانیت تردید وجود دارد؛ ولی اگر هر پیامبر ارسالی به قوم و گروهی از یک شریعت واحد تبعیت کند و همان شریعت واحد را به آن‌ها ابلاغ کند زمینه بهانه‌جویی از بین خواهد رفت. پس، تعریف لطف بر شریعت واحد صادق است؛ در نتیجه، دلیل وجوب لطف این مورد را نیز شامل خواهد شد.

۲-۳-۱. نقد و بررسی

در کتاب قواعد کلامی (لطف، اصلح، عدل و فضل) به بیش از ده دلیل از ادله قائلان به وجوب لطف اشاره شده و تک‌تک ادله مورد مناقشه قرار گرفت و می‌توان گفت به علت نبودن دلیل خالی از اشکال بر وجوب لطف نمی‌توان با آن همراه شد. برای نمونه، به قوی‌ترین و مهم‌ترین دلیل وجوب و نقد آن اشاره می‌شود. استدلال بر وجوب لطف از دو مقدمه تشکیل

شده است: مقدمه نخست: منع کردن و بازداری از انجام لطف، لطف نمودن در مفسده است؛ مقدمه دوم: لطف نمودن در مفسده از دیدگاه عقل قبیح و ناپسند است؛ پس، منع کردن و بازداری از انجام لطف از دیدگاه عقل قبیح و ناپسند است؛ از این رو، لطف کردن واجب است.

در مقدمه دوم استدلال شکی نیست، بلکه صحت مقدمه اول استدلال مخدوش است؛ زیرا جایگاه لطف بعد از تکلیف و مکلف ساختن است و شکی نیست که تکلیف حسن است (ر.ک. علامه حلی، ۱۳۶۵: ۸). وقتی تکلیف حسن باشد اگر بعد از تکلیف فعل دیگری به نام لطف صورت بگیرد حسن مذکور تقویت می شود و احتمال اطاعت تکلیف افزایش می یابد؛ ولی اگر فعل لطفی انجام نگیرد حُسن تکلیف به حال خود باقی است و فعل دیگری رخ نداده که مقتضای تکلیف را برهم بزند تا از حالت حسن به قبح تبدیل کند. حال، پرسش این است: چگونه با تکلیف صرف و انجام ندادن لطف، مکلف به سوی مفسده سوق داده شده و لطف در مفسده صورت گرفته است؟ البته، نگارنده در مقاله مستقلی نیز به برخی دیگر از ادله وجوب لطف و نقد آن اشاره کرده است (نصرتیان اهور، ۱۴۰۱: ۱۲۵-۱۴۸).

۲-۴. فطرت نیز از جمله ادله ای است که می تواند به نحو عام تأییدگر جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام باشد. با توجه به اینکه دستورهای دینی مطابق با فطرت انسان هاست و همه در فطرت الهی با هم مشترک هستند، می توان وجود ادیان جهانی را توجیه و تبیین کرد. این فطرت عام سبب خواهد شد همه انسان ها در اثر تعلیمات انبیا به این قابلیت برسند که دستورهای واحدی را دریافت کنند که سبب رشد همه بشر خواهد بود. با بروز انبیای صاحب شریعت، دستورهای ارسالی از سوی خداوند گام به گام غنی تر و متعالی تر می شود؛ زیرا استعدادهای بشر و توانایی های او به فعلیت می رسد و زمینه دریافت شریعت کامل تر فراهم می گردد.

۲-۴-۱. نقد و بررسی

همان اشکال گفته شده در مورد حُسن و قبح عقلی بر دلالت فطرت نیز وارد است. در اینکه

انسان‌ها دارای فطرت مشترک هستند بحثی نیست، ولی با توجه به اینکه این فطرت نیاز به شکوفایی دارد و گاه با حجاب و مانع روبه‌روست، نمی‌تواند در همه انسان‌ها به صورت واحد رشد کرده باشد و شاید همین رشد نکردن یکسان قابلیت جهانی بودن دین خاصی را از بین ببرد و برای هر قوم و قبیله‌ای که به حد خاصی رسیده‌اند دین مطابق با فطرت رشدیافته آن‌ها ارسال شود. دلیل فطرت اقتضا می‌کند که دین ارسال شده با فطرت انسان‌ها مطابقت داشته باشد، ولی بر اینکه آیا همه انسان‌ها یکسان رشد می‌کنند و فطرت آن‌ها به یک نحو شکوفا می‌شود هیچ دلالتی ندارد؛ در نتیجه، احراز نمی‌شود که باید هر دین ارسالی از سوی خداوند جهانی باشد.

در مجموع، می‌توان گفت از نظر نگارنده عمومات لفظی مثل آیات ذکر شده می‌تواند جهانی بودن نبوت حضرت موسی ﷺ را ثابت کند، ولی انطباق دلیل حُسن و قبح عقلی و دلیل فطرت بر نبوت حضرت موسی ﷺ احراز نگردید.

۳. مرحله سوم: مقید و مخصص برای عمومات و اطلاعات و قواعد مخالف اصل

در مرحله سوم از مراحل استنباط باید بررسی کرد آیا عمومات و اطلاعات یا قواعد بالادستی ذکر شده در مرحله دوم با تقییدی همراه است یا خیر.

برای عمومات لفظیه ذکر شده مثل آیات مخصصی وجود ندارد. نسبت به دلیل حسن و قبح و فطرت هر چند تخصیص آن‌ها ممکن است، یعنی گفته شود: برنامه فراگیر اولویت دارد الا در دین و شریعت حضرت موسی ﷺ؛ یا گفته شود فطرت جهانی بودن ادیان را اقتضا می‌کند الا در نبوت حضرت موسی ﷺ. علت جدا کردن نبوت حضرت موسی ﷺ فراهم نبودن شرایط است؛ زیرا این دو دلیل اقتضا می‌کند دستورهای ارسالی از طریق یک دین جهانی صورت بگیرد، مگر اینکه قابلیت مردم برای دریافت این دستورها یکسان نباشد و به علل گوناگون برخی انسان‌ها به این رشد نرسیده باشند و استعدادها آن‌ها به فعلیت و شکوفایی نرسیده باشد؛ در این صورت، نبوت جهانی امکان‌پذیر نخواهد شد (سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۸۴).

۳-۱. نقد و بررسی

اولاً «فراهم نبودن شرایط نبوت جهانی برای حضرت موسی (علیه السلام)» صرفاً یک احتمال است و هیچ دلیلی بر اثبات این عدم انطباق ارائه نشده است؛ ثانیاً چگونه می‌توان تصور کرد شرایط نبوت جهانی قبل از حضرت موسی (علیه السلام) فراهم باشد و بعد از ایشان نیز این شرایط برقرار باشد، اما صرفاً در زمان خود حضرت موسی (علیه السلام) این شرایط مهیا نشده باشد. این وضعیت از لحاظ منطقی توجیه‌ناپذیر است.

باتوجه به نقدی که بر تقیید ذکرشده وارد است عموماً ذکرشده همچنان به قوت خود

باقی است.

۴. مرحله چهارم: ادله خاص مخالف اصل

در میان آیات قرآنی و روایات می‌توان ادله‌ای را یافت که عمومیت و جهانی بودن نبوت حضرت موسی (علیه السلام) را ثابت کند. در ادامه، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. مطابق آیه «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ» (انعام: ۹۱) و «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ» (انبیاء: ۴۸)، تورات هدایتگر انسان‌ها و ذکر و نور برای متقین است. این دو لفظ (انسان و متقی) هر دو بر عموم دلالت دارد؛ زیرا اولی باتوجه به وارد شدن حرف «ال» بر «ناس» سبب می‌شود استغراق جنس اراده شده باشد؛ ازسوی دیگر، «متقین» جمع است که حرف «ال» بر سر آن آمده و چنین واژه‌ای مطابق آنچه در علم اصول گفته شده است بر عموم دلالت دارد (ر.ک. آخوند خراسانی، ۱۴۳۱ق: ۳۳۹)؛ در نتیجه، شامل همه مردم -چه بنی اسرائیل چه غیر بنی اسرائیل- خواهد شد.

کما اینکه می‌توان این عمومیت نبوت حضرت موسی (علیه السلام) را به صورت خاص از آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرٍ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (قصص: ۲۳) استفاده کرد. در این آیه تورات اعطاشده به حضرت موسی (علیه السلام) نشانه هدایت و رحمت و سبب بصیرت مردم است. اصل بر آن است که لفظ به استغراق عقلی حمل شود و مقصود از مردم همه کسانی باشد که داخل در این عنوان هستند، نه اینکه آن را به معنای جمع کثیر دانست.

همچنین، آیه «هُدًى وَ ذِكْرٍ لِّأُولَى الْأَلْبَابِ» (غافر: ۵۴) با اشاره به کلمه «أولى الألباب» بدون اینکه میان اولی الألباب از بنی اسرائیل و غیرش فرقی وجود داشته باشد به عمومیت و جهانی بودن نبوت حضرت موسی ﷺ دلالت دارد.

۱-۴. نقد و بررسی

مهم‌ترین نقدی که بر ادله مرحله چهارم وارد است به نحوه حمل و تفسیر الفاظ دال بر عموم در این آیات است. نسبت به کلمه «ناس» در آیه ۹۱ سوره انعام و آیه ۴۴ سوره قصص دو دیدگاه قابل طرح است. دیدگاه نخست بهره‌گیری از استغراق عقلی و حمل آن بر تمام مصادیق «ناس» است. در مقابل، برخی معتقدند در آیه استغراق عرفی لحاظ شده و «ناس» بر جمع کثیر دلالت می‌کند که قدر متیقن همان قوم و قبیله حضرت موسی ﷺ - یعنی بنی اسرائیل - است (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۸۶-۸۹؛ نصرتیان اهور، ۱۴۰۳: ۱۴). همین نکته در مورد واژه «لِلْمُتَّقِينَ» و «لِلأُولَى الْأَلْبَابِ» هم جاری است؛ یعنی اختلاف نظر وجود دارد در حمل آن‌ها بر استغراق عرفی یا استغراق عقلی.

به نظر می‌رسد این نقد فاقد شاهد و قرینه است. اصل در هر لفظی آن است که تمام مصادیق آن مراد باشد، مگر اینکه قرینه‌ای در کار باشد.

ممکن است چنین ادعا شود آیتی که بر منطقه‌ای بودن نبوت حضرت موسی ﷺ دلالت می‌کند خود قرینه‌ای است برای منصرف کردن لفظ «ناس، متقین و اولی الألباب» از معنای استغراق عقلی به استغراق عرفی. در آیه ۲ از سوره اِسْرَاء: «وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» تصریح می‌شود که کتاب ارسال شده برای حضرت موسی ﷺ هدایتگر قوم بنی اسرائیل است؛ در نتیجه، آیه مذکور قرینه‌ای است برای حمل کلمات «ناس، متقین و اولی الألباب» بر معنای افراد کثیر که در نهایت بر قوم بنی اسرائیل منطبق است (ن.ک. سبحانی، ۱۴۲۱، ج ۳: ۸۶-۸۹؛ نصرتیان اهور، ۱۴۰۳: ۱۴).

این ادعا زمانی پذیرفتنی است که نتوان میان آیات ذکر شده برای عموم، مثل «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هُدًى لِلنَّاسِ» و آیات ذکر شده برای خصوص، مثل «جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» جمع کرد؛ در حالی که به نظر نگارنده می‌توان ظاهر هر دو آیه را حفظ

کرد؛ به این صورت که برای نبوت حضرت موسی علیه السلام دو نوع مخاطب در نظر گرفت: جامعه اولیه دعوت و جامعه نهایی دعوت. جامعه اولیه دعوت همان بنی اسرائیل است و حضرت موسی علیه السلام می بایست دعوت نبوت خود را از میام قوم بنی اسرائیل آغاز کند؛ از این رو، آیاتی مثل «جَعَلْنَا هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ» ناظر به این مقام است؛ ولی وظیفه ایشان در این دعوت تمام نمی شود، بلکه باید دعوت خود را گسترش بدهد و عمومی بسازد؛ از این رو، آیاتی مثل «قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ» ناظر به مقام دوم است (ر.ک. نصرتیان اهور، ۱۴۰۳: ۸۵). این توجیه سبب می شود قرینه بودن آیات خصوص از بین برود و دلیلی برای رویگرانی از ظهور آیات عام وجود نداشته باشد.

باتوجه به ارزیابی صورت گرفته از نقد ادله مرحله چهارم، نگارنده معتقد است کماکان ادله مرحله چهارم به قوت خود باقی است و این ادله با دلیل ذکر شده در مرحله دوم همسوست؛ در نتیجه، استدلال تا این مرحله خالی از اشکال است.

۵. مرحله پنجم: عمومات و اطلاعات و قواعد معارض

ادله لفظی یا قواعدی که به نحو عام می تواند بر جهانی نبوت حضرت موسی علیه السلام دلالت کند عبارت است از:

۵-۱. آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُ» (ابراهیم: ۴)

۵-۱-۱. تبیین نحوه دلالت

«رسول» در آیه مذکور نکره بوده و در جمله منفی به کار رفته است و به همین جهت دلالت بر عموم خواهد داشت؛ پس باید تمام انبیای ارسال شده هم زبان با قومی باشند که به سوی آنها مأموریت دارند و پرواضح است که همه اقوام به یک زبان صحبت نمی کنند، بلکه تنوع زبانی وجود دارد؛ پس حصر مذکور بر منطقه ای بودن نبوت انبیا دلالت دارد، مگر اینکه نسبت به پیامبری به صورت ویژه ثابت شود از این قاعده و قانون استثنا شده است، مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

۵-۱-۲. نقد و بررسی

این آیه می تواند به گونه های مختلف تفسیر شود: شکل نخست تفسیر آن است که در تبیین

نحوه دلالت گذشت. شکل دوم تفسیر آن است که گفته شود هرگاه انبیا برای دعوت ارسال می‌شوند حتماً دعوت را از قوم و قبیله خود شروع می‌کنند تا با توجه به هم‌زبان بودن، مطالب پیامبر ارسال شده را به خوبی بفهمند؛ ولی دلالتی ندارد که این پیامبر مطالبی را که به قوم خویش ابلاغ می‌کند خودش مستقیماً از خداوند دریافت کرده یا تابع پیامبر دیگری است و وحی را آن پیامبر از خداوند دریافت کرده است و به انبیای زیردست ابلاغ می‌کند و آن‌ها را مأمور می‌سازد به نزد قوم خود رفته و دستورها را بیان کنند. شکل سوم از تفسیر از آیه آن است که گفته شود همان‌طور که در مورد رسالت نبی خاتم ﷺ استنا از قاعده مذکور صورت گرفت در مورد نبوت حضرت موسی ﷺ نیز چنین استثنایی باید رخ بدهد و دلیل این استنا همان ادله خاص ذکر شده در مرحله چهارم است.

۵-۲. آیه «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ» (نحل: ۳۶)

۱-۲-۵. تبیین نحوه دلالت

در آیه مذکور ترکیب «كُلُّ أُمَّةٍ» نشان می‌دهد برای هر قومی رسولی فرستاده شده و ظاهر آیه چنین است که گویا هر قوم برای خود پیامبر مستقل دارد، نه اینکه یک پیامبر برای همه اقوام فرستاده شده باشد. چنین ظهوری به معنای منطقه‌ای بودن نبوت انبیاست و اگر در مورد پیامبری همچون رسول الله ﷺ جهانی بودن شریعت و نبوتش پذیرفته می‌شود حتماً براساس دلیلی است که عموم را تخصیص زده است و چنین دلیلی در مورد حضرت موسی ﷺ وجود ندارد.

۲-۲-۵. نقد و بررسی

مشابه همان نقدی که به آیه سابق بود در این آیه نیز قابل جریان است؛ یعنی اولاً این آیه می‌تواند ناظر به انبیای تبلیغی باشد؛ یعنی باید برای تبلیغ دین برای هر قومی از میان همان قوم رسولی فرستاده شود؛ ثانیاً حتی اگر این توجیه پذیرفته نشود عام مذکور به وجود ادله خاص ذکر شده در مرحله چهارم تخصیص می‌خورد و ادعای عدم وجود قرینه بر تخصیص در مورد نبوت حضرت موسی ﷺ بدون دلیل است.

۳-۵. آیه «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ شَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ» (أنعام: ۱۳۰)

۱-۳-۵. تبیین نحوه دلالت

مطابق این آیه خداوند متعال در قیامت جن و انس را توبیخ خواهد کرد که: با وجود رسولی از خودتان چرا به سخنان این رسولان گوش نداده و به مسیر کفر روی آوردید؟! ظاهر عبارت «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ» آن است که قضیه به نحو انحلالی است و نسبت به هر مورد از انسان‌ها چنین توبیخی امکان‌پذیر است. همین انحلال به معنای آن است که انبیا از جنس هر قوم و قبیله‌ای و برای هدایت همان قبیله فرستاده شده‌اند.

۲-۳-۵. نقد و بررسی

علاوه بر نقدهایی که در دو آیه سابق گفته شد در این آیه می‌توان نقد دیگری مطرح کرد. ظاهر آیه دلالت می‌کند که برای هدایت انسان‌ها و جنیان از میان خودشان رسولانی فرستاده شده است، یعنی رسولانی از جنس انسان و رسولانی از جنس جنیان؛ ولی دلالت ندارد که برای هر صنف و قومی از انسان‌ها و جنیان باید رسول جداگانه ارسال شود، بلکه نسبت به جهانی بودن دین یا نبودن آن سکوت دارد و نمی‌تواند هیچ‌یک را ثابت کند.

۴-۵. علاوه بر آیات ذکر شده می‌توان به تجربه به عدم پیشرفت جوامع به صورت یکسان تمسک کرد. باتوجه به برخی مبانی انسان‌شناسی فرهنگی و اجتماعی - مثل اشاعه‌گرایی - فرهنگ و مؤلفه‌های آن به صورت یکسان گسترش نمی‌یابد، بلکه بسته به شرایطی همچون وضعیت جغرافیایی (صعب‌العبور بودن یا سهولت تردد در مناطق)، وضعیت سیاسی (وجود حاکم قوی یا ضعف در حکومت)، وضعیت فرهنگی و دینی (وجود فرهنگ اصیل یا گسست فرهنگی) انتقال فرهنگ سرعت می‌یابد یا از سرعت پیشرفت آن کاسته می‌شود. باتوجه به یکسان نبودن همه مناطق جغرافیایی کره زمین از جهت نوع زمین و شرایط آن، همچنین یکسان نبودن وضعیت سیاسی حاکم بر تمام جوامع بشری و همچنین همسان نبودن وضعیت فرهنگی حاکم بر کل مجتمع‌های بشری نباید انتظار داشت همه مردم

به صورت یکسان پیشرفت کرده باشند، بلکه اصل بر آن است که به صورت واحد رشد نیافته‌اند و در نتیجه، آمادگی دریافت دستوره‌های دینی واحد را نخواهند داشت. پس، تا وقتی دلیلی بر این استعداد و آمادگی وجود نداشته باشد باید جهانی نبودن نبوت پیامبران را نتیجه‌گیری کرد که یکی از این شرایع، دین حضرت موسی ﷺ خواهد بود.

۱-۴-۵. نقد و بررسی

در اینکه جوامع به صورت واحد رشد نیافته‌اند شکی نیست، ولی بحث در این است که اثبات شود مؤلفه‌های لازم برای ارسال دین واحد تا زمان حضرت موسی ﷺ در جوامع شکل نگرفته و نبوت ایشان منطقه‌ای است. دلیل ذکرشده نمی‌تواند چنین ادعایی را ثابت کند. فرهنگ دارای مؤلفه‌های مختلفی است و این دلیل به صورت کلی بیان می‌کند که فرهنگ به صورت واحد و یکسان منتقل نمی‌شود و رشد نمی‌کند، بلکه در برخی از مناطق رشد زیادی دارد و در برخی مناطق نه؛ ولی نمی‌تواند ثابت کند محورهای اصلی شکل‌گیری دین واحد تا زمان پیامبر خاصی شکل گرفته یا شکل نگرفته است؛ از این رو، این دلیل نسبت به جهانی بودن یا نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ سکوت دارد.

به نظر نگارنده، ادله ذکرشده در مرحله پنجم نمی‌تواند جهانی بودن نبوت حضرت موسی ﷺ را نفی کند و ادله مرحله دوم و چهارم همچنان به قوت خود باقی است؛ زیرا آیات ذکرشده در مرحله پنجم ناظر به انبیای تبلیغی است و نسبت به انبیای صاحب شریعت مسکوت است و ادله دیگر ذکرشده نیز با نقد مواجه گردید.

۶. مرحله ششم: مقید و مخصص برای عمومات و اطلاعات و قواعد معارض

عمومات ذکرشده در مرحله پنجم می‌تواند با روایت «سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلَا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ... حَتَّىٰ جَاءَ مُوسَىٰ بِالتَّوْرَةِ وَ شَرِيْعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ وَ بَعِزِيْمَةِ تَوَكُّرِ الصُّحُفِ وَ كُلِّ نَبِيٍّ جَاءَ بَعْدَ مُوسَىٰ ﷺ أَخَذَ بِالتَّوْرَةِ وَ شَرِيْعَتِهِ وَ مِنْهَاجِهِ... (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۱۷ و ۱۸) مقید شود؛ یعنی می‌توان چنین گفت: همه انبیا باید هم‌زبان قوم خود باشند الا حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی ﷺ و حضرت رسول ﷺ.

۷. مرحله هفتم: دلیل خاص

وجود برخی از آیات می تواند به مثابه دلیل خاص بر منطقه ای بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام تلقی شود، مثل:

۷-۱. «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره: ۹۲). در این آیه بنی اسرائیل توبیخ می شوند که چرا با وجود اینکه حضرت موسی علیه السلام با بیّنات و آیات روشن به سوی آن ها آمد به گوساله پرستی روی آوردند! (ر.ک. سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۷۹-۸۳).

۷-۱-۱. تبیین نحوه دلالت

یکی از توجیهاات برای اختصاص آن است که اگر نبوت حضرت موسی علیه السلام جهانی بود سرپیچی کنندگان از دستوره های ایشان صرفاً منحصر در بنی اسرائیل نبود و اگر بنای توبیخ بود باید در این آیه یا آیات دیگر به توبیخ آن ها اشاره می شد، در حالی که چنین نیست.

۷-۱-۲. نقد و بررسی

در اینکه ممکن است غیر از قوم بنی اسرائیل نیز از فرمان حضرت موسی علیه السلام تخطی کرده باشند اصلاً جای تردید نیست، ولی بحث در این است که آیا همگی همین نافرمانی قوم بنی اسرائیل، یعنی گوساله پرستی، را انجام دادند؟! اگر در آیه گوساله پرستی بنی اسرائیل توبیخ شده بدان معنا نیست که دیگران نیز گوساله پرستی کردند ولی توبیخی صادر نشد (و نتیجه بگیریم که دین حضرت موسی علیه السلام مختص قومش است)؛ ثانیاً شاید بقیه اقوام نافرمان هم توبیخ شده اند ولی توبیخ بنی اسرائیل به دلیل ویژه در قرآن حکایت شده است و آن دلیل ویژه هم جامعه اولیه دعوت بودن آن هاست که مزیتی بر دیگر اقوام است. از آنجاکه آن ها با داشتن چنین مزیتی نافرمانی کردند، سرپیچی آن ها بزرگ تر از دیگران است و در قرآن حکایت گردیده، ولی سرپیچی دیگران حکایت نشده است.

۷-۲. علاوه بر دلیل مذکور، به صورت استدلال اِتی به جهانی نبودن حضرت موسی علیه السلام استدلال می شود؛ به این بیان که در هیچ آیه ای اشاره نشده است حضرت موسی علیه السلام غیر از قوم بنی اسرائیل به هدایت قوم دیگری پرداخته و آن ها را به شریعت خود دعوت نماید. نبود

چنین گزارشی می‌تواند اطمینانی در انسان ایجاد کند که غیر قوم بنی‌اسرائیل مکلف به دین حضرت موسی ﷺ نبودند (سبحانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳: ۸۴).

۱-۲-۷. نقد و بررسی

گاه گزارش می‌شود که حضرت موسی ﷺ به هدایت قومی غیر از قوم خودش نپرداخته است؛ در این صورت، اطمینان حاصل می‌شود دین وی مختص به قومش است؛ ولی اگر در میان گزارش‌ها چیزی یافت نشود که دلالت کند حضرت موسی ﷺ نسبت به هدایت اقوام دیگر اقدام کرده است، در این صورت، چگونه اطمینان حاصل می‌شود دین وی صرفاً برای بنی‌اسرائیل است؟! به‌خصوص با وجود ادله عام در مرحله دوم و چهارم؟

۸. مرحله هشتم: ارزیابی و نظردهی اعتقادی

در مقاله پیش‌رو روش تحلیل تعلیمی مدنظر قرار گرفت که اقتضا می‌کند به نتیجه حاصل از حالت‌های گوناگون اشاره شود؛ سپس نظر نهایی نگارنده مورد تبیین قرار بگیرد.

فرض نخست: بی‌تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرش مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی ﷺ + نپذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن مقید در مرحله ششم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی بودن نبوت حضرت موسی ﷺ.

نکته: در فرض نخست تا ششم باتوجه به اینکه دلیل چه به‌نحو عموم و چه به‌نحو دلیل خاص وجود دارد، چه عموم و دلیل خاص داخل در دسته نخست (جهانی بودن نبوت حضرت موسی ﷺ) یا دسته دوم (جهانی نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ)، در این صورت، پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات در ابراز نظر تأثیرگذار نیست؛ ولی باتوجه به نبود این ادله عام و خاص از دسته اول و دوم در فرض هفتم تا نهم پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل اثرگذار خواهد بود.

فرض دوم: بی‌تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرش مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش

دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی علیه السلام + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرفتن مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام.

فرض سوم: بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + پذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی علیه السلام + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرفتن مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام.

فرض چهارم: بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + پذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی علیه السلام + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرش مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام.

فرض پنجم: بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرش مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + پذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی علیه السلام + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرش مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم. نتیجه: جهانی بودن نبوت حضرت موسی علیه السلام.

فرض ششم: بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + پذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرفتن دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی علیه السلام + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + پذیرفتن مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی نبودن نبوت حضرت موسی علیه السلام.

فرض هفتم: بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + پذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + پذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرفتن

دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی ﷺ + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ.

فرض هشتم: بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی ﷺ + نپذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ.

فرض نهم: بی تأثیری پذیرش یا عدم پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + پذیرش دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی ﷺ + پذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن مقید در مرحله ششم + پذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ. در تحلیل این نتیجه باید اشاره کرد دلیل خاص بر جهانی بودن نبوت حضرت موسی ﷺ با دلیل خاص بر جهانی نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ تعارض و تساقط می کنند و به عام فوقانی در مسئله (ادله ذکر شده در مرحله پنجم) رجوع می شود؛ در نتیجه، جهانی نبودن نبوت ایشان استظهار می گردد. اگر فردی مبنایش چنین نباشد، بلکه دلیل خاص دال بر جهانی بودن نبوت حضرت موسی با کل ادله دال بر جهانی نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ (دلیل عام و خاص) تعارض کند و با هم تقابل کنند، در این صورت، اگر جریان اصل در اعتقادات پذیرفته شود، مطابق جهانی نبودن نبوت حضرت اعلام نتیجه خواهد شد؛ ولی اگر جریان اصل پذیرفته نشود باید به تعلیق روی آورد، کما اینکه در فرض نهم نیز چنین خواهد شد.

فرض دهم: پذیرش جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی ﷺ + نپذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن مقید در مرحله ششم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم؛ نتیجه: جهانی نبودن نبوت حضرت موسی ﷺ با استناد به اصل جاری در اعتقادات.

فرض یازدهم: عدم جریان اصل در اعتقادات + نپذیرفتن مقتضای قواعد مذکور در مرحله دوم + نپذیرفتن مقتضای مقیدات مرحله سوم + نپذیرفتن دلیل خاص دال بر عمومیت نبوت حضرت موسی علیه السلام + نپذیرفتن قواعد مرحله پنجم + نپذیرفتن مقید در مرحله ششم + نپذیرفتن دلیل خاص در مرحله هفتم. نتیجه: تعلیق در اعتقادات؛ یعنی نه به صورت تفصیلی جهانی بودن پذیرفته می شود و نه به صورت تفصیلی جهانی بودن رد می شود، بلکه مکلف چنین معتقد می شود که من منکر واقع نیستم و واقع مطابق هر کدام از این دو باشد (جهانی بودن یا نبودن) همان را قبول دارم و به آن معتقدم.

باتوجه به بررسی و ارزیابی هایی که ذیل هر مرحله صورت گرفت، نگارنده در نهایت با

فرض نخست همراه است.

نتیجه	مرحله نخست	مرحله دوم	مرحله سوم	مرحله چهارم	مرحله پنجم	مرحله ششم	مرحله هفتم
جهانی بودن	فرض نخست	بی تأثیر	+	-	-	-	-
	فرض دوم	بی تأثیر	+	+	-	-	-
	فرض سوم	بی تأثیر	-	-	+	-	-
	فرض چهارم	بی تأثیر	-	-	+	+	+
	فرض پنجم	بی تأثیر	+	+	+	+	+
جهانی نبودن	فرض ششم	بی تأثیر	-	-	-	+	-
	فرض هفتم	بی تأثیر	-	-	-	+	+
	فرض هشتم	بی تأثیر	-	-	-	-	+

	+	-	+	+	-	-	بی تأثیر	فرض نهم
	-	-	-	-	-	-	+	فرض دهم
تعلیق در اعتقادات	-	-	-	-	-	-	-	فرض یازدهم

نتیجه گیری

نتیجه محتوایی مقاله آن است که از میان حالت های یازده گانه امکان نظردهی درباره گستره نبوت حضرت موسی ﷺ حالت نخست پذیرفتنی است. از جمله نتایج کاربردی این پژوهش کارورزی و تمرین اجتهاد در مسائل کلامی است؛ علاوه بر اینکه انجام تحقیقات با سبک مذکور سبب می شود زمینه اعتبارسنجی نظریات ابراز شده کلامی به وجود آید و دقیقاً بتوان گفت در چه مرحله ای از استنباط خطا رخ داده و کدام مراحل مطابق قواعد پیش رفته است؛ همان طور که می تواند نسبت به نظریات رقیب داده های بیشتری مهیا کند و چنین تصور نشود که مثلاً نظریه رقیب صرفاً براساس پذیرش یا نپذیرفتن فلان دلیل رخ داده است، بلکه حالت های گوناگونی برای نظریات رقیب قابل تصور باشد.

کتابنامه

قرآن کریم

اصفهانى، محمدحسین (۱۴۲۹ق). نه‌ایة‌الدرايه فى شرح الکفایه، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، بیروت، چاپ دوم.

آخوند خراسانى، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة‌الاصول، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، چاپ اول.

برنجکار، رضا و مهدى نصرتیان اهور (۱۳۹۸). قاعده کلامی حسن و قبح عقلی، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، چاپ اول.

سبحانى، جعفر (۱۴۲۱). مفاهیم‌القرآن، قم، مؤسسه امام‌صادق علیه‌السلام.

سید مرتضی (۱۳۸۷ق). جمل‌العلم‌والعمل، نجف اشرف، مطبعة الآداب، چاپ اول.

شیخ انصارى، مرتضی (۱۳۷۹). فرائد‌الأصول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.

صدر، محمدباقر (۱۴۴۳ق). مباحث‌الاصول، قم، دارالرسالة، چاپ دوم.

کلینى، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی، علی‌اکبر غفارى و محمد آخوندى، تهران، دارالکتب الإسلامیة.

نجفى، محمدحسن (۱۳۶۲). جواهر‌الكلام فى شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.

نصرتیان، مهدى (۱۴۰۲). «امکان‌سنجی تأسیس اصل عملی در استنباط کلامی»، پژوهش‌های

اصولی، سال دهم، ش ۳۵، ص ۱۲۹-۱۵۴.